

مناسبات صفویه با عثمانی در زمان شاه طهماسب اول

ستید حسن قریشی کرین^۱
مرضیه برزن^۲

چکیده

عوامل متنوعی در بی‌ثباتی روابط ایران و عثمانی نقش داشته‌اند. مناسبات ایران و عثمانی در دوره شاه طهماسب با کشمکش و درگیری همراه بوده است. سلطان سلیمان قانونی با استفاده از مسائل داخلی ایران، چند بار به ایران حمله کرد، اما بر اثر پایداری سپاه ایران، ناچار شد عقب‌نشینی کند. در آخرین حمله، سلطان سلیمان به پیروزی قاطعی دست نیافت و به قرارداد صلح در آماسیه رضایت داد. موضوع بنیادین این است که مناسبات سلطان سلیمان عثمانی با شاه طهماسب صفوی چگونه بوده است؟ در پژوهش حاضر با روش تاریخی-تحلیلی این موضوع بررسی خواهد شد و هدف اصلی، شناخت علل بروز اختلافات و جنگ‌ها بین دو کشور و تأثیر قرارداد صلح آماسیه است. روابط عثمانی با صفوی در زمان شاه طهماسب خصمانه بود و فرار و پناهندگی شاهزادگان و عمال سیاسی بر تحریک عثمانی برای جنگ با ایران می‌افزود. با وجود اختلافات روزافزون دهه‌های نخست تأسیس حکومت صفوی، در زمان شاه طهماسب و در اثر موافقتنامه آماسیه، اختلافات مذهبی و سیاسی کاهش یافت و مناسبات به روابط کمابیش دوستانه نزدیک شد.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، عثمانی، شاه طهماسب اول، مناسبات

مقدمه

عثمانی‌ها سلسله صفوی را همچون رقیبی تلقی می‌کردند که موجودیت آنان را تهدید می‌کند و بیش از دو سده حاکمیت صفویه، میان آنها کشمکش‌های دامنه‌داری ایجاد کرد. مناسبات ایران و عثمانی در دوره صفویه (۹۰۷ ق.م/ ۱۱۴۸ م.) گاه دوستانه و گاه با کشمکش بود، اما به مرور زمان تعدیل شد. عوامل بسیاری در روابط و مناسبات طولانی مدت صفویه با امپراتوری عثمانی مؤثر بوده است؛ از جمله عوامل سیاسی، نظامی، اقتصادی و مذهبی، زیاده‌طلبی، قدرت‌نمایی، تعرضات ارضی- با توجه به مرزهای مشترک طولانی دو کشور همسایه- و اختلافات مذهبی میان شیعیان و سنی‌ها. روابط ایران و عثمانی در دوران حکومت شاه طهماسب، پسر بزرگ شاه اسماعیل اول، تیره بود؛ ناآرامی‌های برخی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۷/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۹/۲۴

^۱. عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور shqurishi@gmail.com

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور واحد بین‌الملل قشم marziye.barzan@gmail.com

از نواحی ایران به تحریک ترکان عثمانی از یک سو و اقدامات ازبک‌ها برای رسیدن به منافع خود در اراضی ایران از سوی دیگر، عمده‌ترین مشکلات شاه صفوی شمرده می‌شد.

مهم‌ترین پرسش پژوهش حاضر این است که مناسبات عثمانی با صفویه در زمان سلطان سلیمان و شاه طهماسب اول چگونه بوده است؟ روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی است و در مقام جمع‌آوری اطلاعات، از شیوه کتابخانه‌ای استفاده شده است.

در منابع تاریخ ایران، دوره صفویه و تاریخ عثمانی، اشاره‌هایی به صورت کلی به این موضوع هست؛ کتاب‌هایی مانند تاریخ روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه از عباسقلی غفاری فرد؛ تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه از خانبابا بیانی؛ تاریخ روابط خارجی ایران اثر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، به طور خاص به این موضوع پرداخته‌اند.

در این مقاله، مناسبات شاه طهماسب صفوی با سلطان سلیمان عثمانی بررسی می‌شود، علل وقوع جنگ‌ها و لشکرکشی‌های عثمانی به ایران تبیین می‌گردد و پناهندگی شاهزادگان و عمال سیاسی بیان می‌شود و در پایان، صلح آماسیه بررسی خواهد شد.

مناسبات شاه طهماسب صفوی با شاه سلیمان قانونی

شاه طهماسب، وارث مشکلات پیچیده دوران شاه اسماعیل اول بود، که آثار آن در مناسبات بیرونی صفویان به ویژه در برخورد با همسایگان قدرتمند سنی در شرق و غرب ایران بروز یافت. پیچیدگی نظام اجرایی و اداری کشور، استحکام پایه‌های فرمانروایی صفویه در داخل مرزهای سنتی ایران و سپس دفاع از این مرزها در برابر ازبکان و عثمانیان از مسائل مهم سال‌های آغازین حکومت صفوی است. روابط ایران و عثمانی در دوران شاه طهماسب، پسر بزرگ شاه اسماعیل اول تیره بود. ناآرامی‌ها در برخی نواحی ایران به تحریک ترکان عثمانی از یک سو و اقدامات ازبک‌ها برای رسیدن به منافع خود در اراضی ایران از سوی دیگر، مهم‌ترین مشکلات شاه صفوی بود. شاه طهماسب با دو همسایه مبارزه‌جو به کشمکش پرداخت، اما خطر سلطان سلیمان قانونی که سرحدات شمال غربی ایران را هدف یورش قرار می‌داد، از ازبکان بسیار بیشتر بود.

در دوران سلطان سلیمان، سپاه عثمانی در اوج اقتدار بود و نه تنها برای ایرانیان، بلکه برای قدرت‌های بزرگ اروپایی نیز خطر محسوب می‌شد. فتوحات سلطان سلیمان در اروپای مسیحی، نشانه‌ای مهم بر درستی این تحلیل است؛ بدین سبب، اروپاییان از درگیری نیروهای عثمانی در مرز ایران خشنود بودند. بوسیک، سفیر فردینالد در دربار سلطان سلیمان، این خشنودی را کتمان نمی‌کرد: «فقط ایرانیان میان ما و نابودی حایل شده‌اند» (براون، ۱۳۷۵: ۱۰۲). آیا شاه از آغاز درگیری، اطلاعات درست و کافی از توان نظامی سلطان و معامله او با قدرت‌های غربی داشت یا نه؟ در این باره چیزی دانسته نیست. سلطان سلیمان پس از آتش بس اتریش در ۱۴ ژوئیه ۱۵۳۳ و انعقاد پیمان صلح، توجه خویش را به ایران معطوف کرد و نتیجه آن نخستین دوره جنگ‌های سه‌گانه ایران و عثمانی بود که در زمان سلطنت طهماسب به وقوع پیوست (رویمر، ۱۳۸۴: ۵۷).

پس از جنگ چالدران، روابط ایران و عثمانی بهبود نیافت و شاه طهماسب پس از رسیدن به قدرت، سفیرانی نزد شارل پنجم امپراتور آلمان و فردیناند پادشاه مجارستان فرستاد و به آنها علیه عثمانیان پیشنهاد اتحاد داد. با این همه، جنگی میان عثمانی و ایران اتفاق نیفتاد. طایفه تکلو در سال ۹۳۷ ق. / ۱۵۳۱ م. از مقام مسلط و امتیازات خود در ایران خلع ید شد و قتل و تعقیب اعضای دیگر این طایفه موجب شد تا یکی از رهبران آنها یعنی اولمه سلطان، حاکم شاه در آذربایجان که پیش‌تر از آناتولی به ایران فرار کرده بود، در دربار عثمانی پناه گیرد (رویمر، ۱۳۸۴: ۵۷؛ مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۹). پناهندگی اولمه (اولمه) خان از امرای ایران به عثمانیان و نیز پناهندگی شرف خان حاکم بدلیس و تابع عثمانیان به ایران، موجب مخاصمه گردید. از این گذشته، ذوالفقارخان حاکم بغداد نیز خود را به تابعیت عثمانیان در آورده و کلیدهای شهر را مخفیانه برای آنها فرستاد. شاه طهماسب پس از اطلاع، بغداد را در محاصره گرفت و سرانجام، ذوالفقارخان به دست افراد شاه به قتل رسید و بدین ترتیب بغداد در دست شاه طهماسب باقی ماند. در این زمان، عثمانیان سرگرم جنگ در اروپا بودند و فرصت نداشتند به مسائل مربوط به ایران بپردازند (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰).

با این حال، از نظر عثمانی‌ها ایران یگانه سدی بود که فتوحات عثمانی را در جهت شرق و وصول به مرزهای توران متوقف کرده بود. عثمانیان که خود را میراث‌دار سنت جهاد و غزا در سرزمین‌های امپراتوری بیزانس و اروپای شرقی می‌دانستند، مایل بودند مسلمانان شیعی مذهب ایران را به چشم کافران و وابسته به دارالحرب بدانند، تا بتوانند با تمسک به فتواهایی مبنی بر وجوب جهاد با آنان، نیروهای خود را به سوی مرزهای ایران گسیل کنند (دهقانی، ۱۳۸۸: ۸۹).

عثمانیان در زمان سلطان سلیمان، سپاه بسیار نیرومند و مجهزی داشتند و پیروزی‌های پی در پی آنان در اروپا تا نزدیک شهر وین، بیش از پیش بر روحیه سربازان عثمانی افزوده بود. بنابراین، هیچ کشوری به تنهایی نمی‌توانست از عهده سپاهیان عثمانی برآید، مگر آنکه از لحاظ نفر و سلاح و به ویژه توپخانه، دست کم با آنها برابر باشد. از سوی دیگر، در زمان شاه طهماسب اتحاد و اتفاق کامل بین طوایف قزلباش مانند زمان شاه اسماعیل اول وجود نداشت و همچنین، خاطر شاهنشاه ایران از جانب شمال شرقی کشور آسوده نبود. چه، تجاوزهای پی در پی عبیدالله خان ازبک بر خراسان، توجه سپاه ایران را بدان سو برمی‌انگیخت. از همه مهم‌تر اینکه شاه طهماسب می‌دانست پدر شجاعش شاه اسماعیل با همه نیرو و قدرت خود، نتوانست در برابر حملات سپاه عثمانی در چالدران پیروز شود. بنابراین، قصد نداشت جان سپاهیان خود را در مخاطره اندازد؛ به ویژه که نخستین نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب، تهدید به جنگ بود (میرجعفری، ۱۳۵۴: ۲۳۶-۲۳۰).

سلطان سلیمان پس از صلح با فردیناند و شارل پنجم در سال ۹۳۹ ق. و رهایی موقت از جنگ‌های اروپا، فرصتی دوباره برای اجرای سیاست‌های پدرش در سرزمین‌های اسلامی به دست آورد، اما دولت شیعی مذهب صفوی مانع عمده‌ای در رسیدن عثمانی به مقصود یعنی مرکزیت جهان اسلام بود. سلطان سلیمان به منظور تحقق هدف‌های خود و نیاکانش برای سیطره بر جهان اسلام، به اختلاف‌های مذهبی و عقیدتی دیرینه میان شیعه و سنی دامن زد. او همچون پدرش سلیم به در برانگیختن ازبکان برای یورش‌های پی در پی و جنگ با قزلباشان شیعی مذهب، هرگز کوتاهی نکرد. ازبکان نیز در برقراری مناسبات سیاسی با عثمانی‌ها علاقه نشان می‌دادند و حتی کوشیدند در تهاجم به ایران با عثمانیان هماهنگ باشند: هنگام حرکت به سمت تبریز که در تصرف نیروهای عثمانی بود، سلطان عثمانی نامه‌ای از عبیدالله خان

ازبک دریافت کرد که در آن خان ازبک برای یورش به شرق ایران اعلام آمادگی کرده بود. یورش ازبکان در سال ۹۴۱ ق. به خطه خراسان در نتیجه همین نامه‌نگاری روی داد (براون، ۱۳۷۵، ۱۰۲).

همزمانی یورش‌ها در مرزهای غربی و شرقی و ضرورت نبرد در دو جبهه، محدودیت جدیدی برای صفویان ایجاد کرد؛ زیرا بسیج حداکثر قدرت هم در غرب و هم در شرق برای صفویان امکان نداشت و در واقع، شمار سپاه صفوی از دو سپاه عثمانیان و ازبکان کمتر بود. برای نمونه، در جنگ جام به سال ۹۳۵ ق. در مقابل سپاهیان ازبک، نیروهای شاه طهماسب بسیار کمتر از ازبکان بود (بیانی، ۱۳۷۸: ۵۴۶). شاه بیشتر سپاه خود را برای مقابله با تهدید عثمانی به آذربایجان فرستاده بود و ازبکان با آگاهی از این موضوع، بر فشار در مرزهای شمال و شرق می‌افزودند. از این رو، به سبب یورش‌های عثمانیان در غرب، شاه طهماسب نتوانست اقدام‌های دراز مدتی در برابر ازبکان در پیش گیرد (سیوری، ۱۳۸۰: ۵۹-۵۸).

از مشکلات دیگر شاه طهماسب در مقابل حملات دشمنان این بود که عثمانیان در کوشش برای فتح ایران، از همکاری قابل ملاحظه امرای قزلباش روی برتافته از صفویه و برادر خائن شاه، القاص میرزا برخوردار بودند. محرک اولین تهاجم سلطان سلیمان به ایران در ۹۴۱-۹۴۰ ق. / ۱۵۳۴ م. دسیسه چینی‌های الامه سلطان تکه لو بود که به عثمانیان پناه برده بود. زمانی که چوهای سلطان فرمانروای بالفعل کشور بود، الامه فرماندهی کل سپاه آذربایجان را برعهده داشت. پس از سقوط چوها سلطان، الامه تمایل داشت به جانشینی وی به عنوان مقام ارشد اجرایی کشور منصوب شود. اما وقتی حسین خان شاملو به این مقام دست یافت، الامه تعهدی را که برای وفاداری به دودمان صفویه بر گردن داشت، فراموش کرد و به عثمانیان پناهنده شد (همان: ۵۹). وقتی صاحب منصبانی مانند الامه آماده بودند به خدمت عثمانیان درآیند، معلوم می‌شود که قزلباش‌ها تا چه حد اطاعت محض از شاه را به عنوان "مرشد کامل" کنار گذاشته بودند. حال آنکه امپراتوری عثمانی در دوره سلطان سلیمان به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بود (شاو، ۱۳۷۰: ۸۰؛ نوایی، ۱۳۴۷: ۱۲۱). دولت صفوی می‌کوشید تا با تبلیغات در بخش میانی و جنوبی آناتولی ضد عثمانی دشواری ایجاد کند. این کار با نشر مذهب تشیع و سختگیری بر سنیان دنبال می‌شد (احمد یاقی، ۱۳۸۶: ۵۸). سلطان سلیمان در مقابل اقدامات طهماسب، در سال ۹۴۰ ق. بر منطقه ارزروم و بحیره تسلط یافت و در واقع، در پی تسلط بر آذربایجان بود (همان: ۵۹). در عثمانی رساله‌هایی در رد آیین قزلباشان نوشته شد و علمای عثمانی فتوا به "کفر" و "ارتداد" شیعیان دادند و سلطان سلیمان قانونی رویه پدرش را در پیش گرفت و با استفاده از مسائل داخلی ایران چند بار به ایران حمله کرد. آخرین حمله او در تابستان سال ۹۶۲ ق. / ۱۵۵۵ م. صورت گرفت در این حمله، سلطان سلیمان نتوانست به پیروزی قطعی دست یابد و به قرارداد صلح در آماسیه رضایت داد. این توافقنامه به جنگ‌های طولانی بین دو کشور برای مدتی خاتمه داد و در اثر آن، روابط میان دو کشور رو به بهبودی نهاد و لحن نامه‌های شاه طهماسب و سلیمان به یکدیگر ملایم‌تر شد (شاو، ۱۳۷۰: ۱۶۹؛ عابدینی، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

استقامت و پایداری طهماسب در حفظ مرزهای ایران و جلوگیری هوشمندانه از پیشرفت عثمانی، جایگاه سیاسی و تاریخی وی را از حد شاهان خوشگذران، بسی بلندتر نشان می‌دهد. او در آن سال‌ها با توانایی ناچیز خود به ویژه در حمله‌های اول و دوم سلطان عثمانی، در برابر قدرت سهمگین نظامی وی ایستادگی کرد. او چهار بار، حمله سلطان

سلیمان را دفع کرد و به حمله‌های نظامی متقابل پرداخت. شاه طهماسب برای جلوگیری از حملات و تهاجمات پادشاه عثمانی سپاهی دائمی از عشایر ایران پدید آورده بود (طهماسب صفوی، ۱۳۶۴: ۲۰).

سلطان سلیمان قانونی، هر بار که به ایران حمله کرد، مجبور شد عقب‌نشینی کند. در صورتی که در دوره سلطنت سلیمان قانونی، امپراتوری عثمانی در خشکی و دریا پیشرفت‌های وسیع کرده بود. شاه طهماسب اول، بدون یاری حکومت خارجی، یک تنه در مقابل سلطان سلیمان قانونی ایستاد. گرچه پادشاه مجارستان، چند بار وعده کمک به شاه طهماسب اول را داد، اما وعده او، چیزی بیشتر از فرستادن استادکاران توپ‌ریزی نبود (بیانی، ۱۳۷۸: ۲۴۸).

باید توجه کرد که شاه طهماسب، در نبرد جام با ازبکان تنها ۱۶ سال داشت و از ۲۱ سالگی نیز درگیر هجوم‌های بنیان‌برانداز سلطان سلیمان با لشکریان انبوه و توپخانه سنگین وی بود. او با توانایی، هجوم‌های مکرر عثمانی و ازبکان را دفع کرد و به خاک آنان، هجوم نیز برد. استراتژی زمین‌سوزی عهد شاه طهماسب دست کم از لحاظ نظامی مؤثر بود و گاهی عوامل جوی نیز به سود سپاهیان ایران تمام می‌شد. با چنین روش و حیلۀ جنگی، شاه طهماسب توانست در تمام مدت طولانی سلطنت خویش در برابر سپاه نیرومند و مجهز عثمانی که دنیای مسیحیت را در اروپا به لرزه در آورده بود، بایستد (بیانی، ۱۳۷۸: ۲۵۳).

انگیزه‌های هجوم سلطان سلیمان به ایران

۱. صلح با فردیناند پادشاه مجارستان، که مشکل بزرگ سلطان سلیمان در اروپا بود، نگرانی وی را از جانب غرب کاهش داد و او توانست با آسودگی خاطر، سپاه عظیم خود را با توپخانه قوی متوجه ایران کند. بخت با شاه طهماسب بود که سلطان سلیمان، در آغاز پادشاهی او به اروپا روی آورد و شاه کم‌توان صفوی را که در دست سران قدرت دوست قزلباش و گرفتار سرکشی آنان بود، به حال خود رها کرد (پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۱۳۴).
۲. خطر اتحاد شاه طهماسب با اروپاییان: پس از آنکه شاه طهماسب بر جای پدر نشست، سلطان سلیمان در نامه‌ای سراپا توهین و تحقیر صریحاً او را به جنگ تهدید کرد. شاه طهماسب به پیروی از سیاست پدر در ایجاد روابط با زمامداران اروپایی، نامه‌هایی برای شارل پنجم امپراتور آلمان و فردیناند پادشاه مجارستان و اتریش که امپراتور آلمان گردید، ارسال داشت. به نوشته اسماعیل حقی: چون شاه طهماسب، زمامداران آلمان و اتریش را علیه سلطان عثمانی تحریک می‌کرد و سلطان عثمانی مصمم به جنگ با او بود، به همین سبب با فردیناند صلح کرد (همان: ۱۳۷-۱۳۶).
۳. علویان عثمانی و صفویان شیعه: علاقه علویان عثمانی به شاه اسماعیل اول و دودمان صفویه و در نتیجه علاقمندی به ایران از عوامل مهم اختلاف بین شاهان عثمانی و ایران بود (همان: ۱۳۹).
۴. سلطان سلیمان، طایفه قزلباش را ملحد و از دین برگشته و شاه طهماسب را شاه گمراه می‌خواند و خود را موظف می‌دانست که ریشه کفر را در دنیای اسلام براندازد.
۵. شوق کشورگشایی: تصرف بغداد و تبریز از انگیزه‌های سلطان سلیمان برای لشکرکشی‌ها و حمله به کشورهای اروپایی و ایران بود (همان: ۱۴۷-۱۴۶).

۶. قدرت ینی‌چری‌ها و نقش مؤثر آنان در انتخاب یا تغییر پادشاه و خطر شورش‌های‌شان، سلطان را وا می‌داشت تا آنها را در جنگ و لشکرکشی مشغول دارد.
 ۷. پیشینهٔ اختلاف‌های ایرانیان و تورانیان (همان: ۱۵۳-۱۵۰).
 ۸. اگر چه دی‌آباد عراق پس از چالدران به تصرف عثمانی‌ها در آمد، اما مرکز و جنوب عراق (بغداد و بصره) هنوز در دست صفویان بود.
 ۹. تداوم تحریکات صفویان در ایجاد قیام‌های ترکمن در آناتولی.
 ۱۰. شورش و سرکشی اولامه سلطان تکلو حاکم آذربایجان و پناهندگی او به دربار عثمانی و تشویق امپراتوری عثمانی برای حمله به ایران (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۱۲-۱۰۹).
 ۱۱. دوری شاه طهماسب از مرکز حکومت به سبب گرفتاری در ماوراءالنهر و خراسان. درگیری‌ها و رویارویی‌های خارجی در زمان شاه طهماسب پس از شکست چالدران و نتایجی که از آن پدید آمد و از جمله بی‌اعتنائی‌های شاه اسماعیل نسبت به امور مملکت در اواخر حکومت، سوء استفاده‌های رهبران قزلباش از وضع موجود کشور و سن‌اندک شاه طهماسب سبب شد تا دشمنان خارجی بار دیگر مرزهای ایران را عرصهٔ تاخت و تاز قرار دهند.
 ۱۲. رویارویی شاه طهماسب با ازبکان و مقدمات جنگ جام: ازبکان پس از اطلاع از مرگ شاه اسماعیل (۹۳۰ ق.) و اختلاف میان سران قزلباش، موقع را مغتنم شمردند و از جیحون گذشتند، اما مجموعه اتفاقات و درگیری‌ها، عاقبت به جنگ جام و پیروزی ایرانیان انجامید (مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۶-۱۳).
 ۱۳. خصومت و بدگمانی سلاطین عثمانی نسبت به پادشاه صفوی به سبب ترویج مذهب شیعه و سختگیری صفویه نسبت به سنی‌مذهبان.
 ۱۴. تاخت و تاز صوفیان و مریدان صفویه در خاک عثمانی و قتل سنی‌مذهبان.
 ۱۵. پذیرش شاهزادگان فراری دو کشور در خاک ایران یا عثمانی.
 ۱۶. طرح اتحاد با امپراتور آلمان و اسپانیا از سوی شاه اسماعیل صفوی.
- از این تاریخ تا پایان جنگ‌های بیست‌سالهٔ ایران و عثمانی مکاتبه میان شارلکن و شاه طهماسب ادامه داشت و امپراتور مقتدر اسپانیا و آلمان برای جلب توجه عثمانی‌ها به شرق و انصراف آنان از حمله به اروپا، کوشش می‌کرد پادشاه ایران را به جنگ با عثمانی برانگیزد (همان: ۲۸).
۱۷. پس از مرگ شاه اسماعیل و به قدرت رسیدن شاه طهماسب، در عثمانی نیز سلطان سلیم درگذشت و جانشین وی سلطان سلیمان که قصد جهانگشایی داشت، نامهٔ توهین‌آمیزی برای شاه طهماسب فرستاد و وی را به تسخیر و نابودی ایران تهدید کرد.
 ۱۸. هدف عثمانی در شرق، تسخیر کشورهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله ایران بود.
- با وجود دشواری‌هایی که ایرانیان به لحاظ مرزی و مذهبی با عثمانی داشتند و برخی از پادشاهان صفوی نمی‌توانستند دولتی مستقل و مسلمان را در کنار خود تحمل کنند، اما دولت عثمانی طی قرن هفدهم تا نوزدهم میلادی، سدی استوار در برابر تجاوز اروپایی‌ها به شرق و از جمله ایران بود. عمده دشواری ایران با این دولت،

توسعه‌طلبی آن برای تسلط بر دولتی مسلمان در شرق بود، به ویژه که عثمانی میل توسعه‌طلبی را از طریق مبارزه با مذهب تشیع یا به اصطلاح خودشان "رفض" توجیه می‌کرد. از سوی دیگر، سیاست مذهبی صفویه و ترویج تشیع موجب عکس‌العمل همسایگان سنی مذهب ایران یعنی ازبک‌ها در شرق و عثمانی‌ها در غرب می‌شد: به ویژه که عثمانی‌ها ادعای خلافت اسلامی داشتند و اساساً دولت عثمانی در بسیاری از برنامه‌های مخاصمانه خود علیه ایران از حربۀ جدال مذهبی استفاده می‌کرد. آنان ایرانیان را شیعیان رافضی می‌دانستند و در برخی موارد فتوا به کفر آنان می‌دادند و این‌گونه اقدامات وحشیانه و کشتار آنان را توجیه می‌کردند.

شاه طهماسب روابط دوستانه‌ای با کارل پنجم، پادشاه اسپانیا و دشمن سلیمان در پیش گرفته بود، والی بدلیس نیز از اطاعت سلیمان دست برداشته و در پناه طهماسب قرار گرفته بود. همچنین صفویان کوشش می‌کردند تا در مرکز و جنوب عراق، سرزمینی که روزگاری قلب خلافت عباسیان به شمار می‌آمد، مذهب تشیع را جایگزین مذهب تسنن کنند (اسکندربیک ترکمان، ۱۳۷۷: ۴۷۷). سلیمان به عنوان رهبر مسلمانان اهل سنت نمی‌توانست تنها نظاره گر این قضایا باشد. والی بغداد نیز که دست‌نشانده طهماسب بود، با دولت عثمانی به توافق رسید. علاوه بر همه این مسائل، انگیزه‌ها و منافع اقتصادی را نیز باید در نظر گرفت. سلطان سلیمان در اوایل سلطنت بیشتر به مشکلات داخلی و سرکوب شورش مصر و نبرد با مجارها پرداخت و به این ترتیب تا سال ۹۴۰ ق. فرصت نیافت به مسائل همسایه شرقی خود بپردازد، اما استقرار صلح میان عثمانیان و مجارها، سلطان سلیمان را از گرفتاری در اروپا رهایی داد و متوجه آناتولی و شرق امپراتور خود یعنی صفویان کرد.

جنگ‌ها و تهاجمات عثمانی‌ها به ایران

چون سلیمان از مرزهای امپراتوری عثمانی با اروپا آسوده خاطر شد، توجه خویش را به سلسله صفویه در ایران معطوف کرد. با تثبیت قدرت عثمانی در شرق آناتولی، تهدیدی همیشگی متوجه تبریز و عراق بود. در مقابل، شاه طهماسب نیز همچون پدرش، ترکمانان آناتولی را به شورش علیه دولت عثمانی تحریک می‌کرد. قیام اسکندر چلبی در سال ۱۵۲۹ م. در نتیجه این تحریک‌ها روی داد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰۵). یکی از علل توجه عثمانی به طرف ایران، پناهندگی اولامه سلطان تکلو حاکم آذربایجان به دربار عثمانی بود. او بعد از فرار از ایران، نزد سلطان سلیمان رفت. سلطان نیز برای او خلعت فرستاد و الامه توانست سلطان سلیمان و وزیر اعظم او ابراهیم پاشا را برای حمله به ایران متقاعد کند (ترکمان، ۱۳۷۷، ۱۱۲-۱۰۹؛ میر جعفری، ۱۳۸۸: ۲۳۷).

نخستین اقدام سلطان عثمانی، فرستادن سپاهی برای تصرف تبلیس (بولیس) بود. طهماسب خود در رأس سپاهی به سوی تبلیس حرکت کرد، اما دشمنان با شنیدن خبر حرکت وی گریختند (۹۳۸ ق.). سال بعد، بار دیگر الامه بر سر تبلیس آمد و با اینکه نخست شکست خورد، اما با کشته شدن شرف خان وی بر تبلیس دست یافت. در سال ۹۴۰ ق. عثمانی‌ها با استفاده از دوری شاه طهماسب صفوی، که برای جنگ با عبیدالله خان ازبک به خراسان رفته بود، به تحریک الامه به سرحدات غربی ایران و به قصد تصرف تبریز به ایران حمله و شهر را تصرف کردند (همان: ۲۳۸؛ روملو، ۱۳۵۷: ۳۱۴). تبریز بر اثر خیانت موسی سلطان وزیر، حاکم آذربایجان و مولانا احمد طیبی بدون جنگ به تصرف عثمانی‌ها در

آمد. شاه طهماسب با شنیدن این خبر با سرعت تمام از مشرق ایران بازگشت و چون ابراهیم پاشا از آمدن شاه ایران آگاه شد، به وحشت افتاد (راجر سیوری، ۱۳۶۳: ۵۴). سپاه عثمانی در تابستان ۹۴۱ ق. وارد تبریز شد و شاه طهماسب به جای دفاع از شهر از آن عقب‌نشینی کرد. نیروهای عثمانی در شرایط سخت زمستان در سرزمین‌های کوهستانی با دشواری بسیار به سوی بغداد در جنوب حرکت کردند (کین راس، ۱۳۷۳: ۲۳۷). پس از بازگشت ترکان عثمانی از سلطانیه، در حالی که طهماسب بیش از بیست سال نداشت، با شجاعت تمام به تعقیب بازماندگان عثمانی و اولامه، و عامل وی ذوالقدر سلطان در تبریز شتافت و پس از بیست روز توقف، قلعه وان را در محاصره گرفت و در آنجا قشلاق کرد.^۳ با فرارسیدن زمستان، جنگ در آنجا متوقف شد، اما سلطان سلیمان بغداد را گرفت و از این سو، شاه طهماسب نیز وارد خاک آناتولی گردید. اولامه، موضوع را به سلطان اطلاع داد و از وی یاری خواست. به طور کلی، شیوه شاه طهماسب در جنگ با عثمانی‌ها، تخریب ولایات سر راه دشمن بود؛ بدین ترتیب، سپاه عثمانی با مشکل آب و آذوقه روبه‌رو می‌شد. از این شیوه در شرایطی استفاده می‌شد که سپاه عثمانی از نظر عده و نوع سلاح‌های جنگی بر سپاه صفویه برتری داشت و از سوی دیگر، شاه طهماسب با حملات پی‌درپی ازبکان رو به رو بود و نیز مشکلات داخلی لحظه‌ای او را آزاد نمی‌گذاشت (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۲۶).

زمانی که شاه در اندیشه تهاجم به ماوراء النهر بود، الامه، سلطان عثمانی را از این واقعیت که شمال غربی و مرکز ایران بی‌دفاع است آگاه کرد و سلطان عثمانی به ایران لشکر کشید. شاه طهماسب از ماوراء النهر به ری عقب نشست و با راه پیمایی‌های طولانی این مسافت را در بیست و یک روز پیمود. اوضاع ناامید کننده بود: نیروی سلطان سلیمان به نیروی وزیر اعظم پیوسته بود و سپاه عظیم عثمانی نیروی کوچکی را که شاه برای حفظ تبریز فرستاده بود از میان برداشت؛ برای نخستین بار ایمان عده‌ای نسبت به اقبال دودمان صفویه متزلزل شد. عده بیشتری از صاحب منصبان قزلباش پناهنده شدند و وفاداری عده باقی مانده مورد تردید بود. در این موقع، برف سنگینی دشت سلطانیه را که عثمانیان در آن اردو زده بودند، پوشانید و بسیاری از سربازان ترک از سرما هلاک شدند. شاه سلیمان که به واسطه فقدان آذوقه در آذربایجان نمی‌توانست از راهی که آمده بود بازگردد، مجبور شد از طریق کردستان عقب‌نشینی کند.

شاه طهماسب به تعقیب الامه و سایر برگشتگان قزلباش پرداخت که در قلعه‌ای در وان پناه گرفته بودند. اما در این بین، سلطان سلیمان به دعوت پادگان صفوی بغداد، متشکل از سپاهیان تکه لو، آنجا را تسخیر کرد و تنها فرمانده و ۳۰۰ تن از افراد پادگان به حکومت صفویه وفادار ماندند. از آن پس بغداد و ناحیه عراق عرب که به دست شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ ق. / ۱۵۰۸ م. فتح شده بود، جز برای فاصله کوتاه بین ۱۰۳۲ و ۱۰۴۷ ق. / ۱۶۳۲ و ۱۶۳۸ م. در دست عثمانیان باقی ماند (همان: ۶۰-۵۹؛ چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰۳-۴۰۲).

به سبب سرمای شدید، سلطان سلیمان تبریز را ترک کرد و اردوی عثمانی به همدان آمد. عثمانیان در مدت بیست و هفت روز از طریق قصرشیرین، از تبریز به بغداد رسیدند. تکه لو خان محافظ و نگهبان بغداد، قبل از رسیدن نیروهای عثمانی شهر را ترک کرد. بنابراین، شهر اشغال و قلعه بغداد بدون مقاومت تصرف شد (۹۴۱ ق. / ۱۵۳۴ م.). سلطان سلیمان نخست دستور داد که قبر ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای مذهب حنفی را بیابند. پس از زیارت آنجا دستور داد

^۳. برای اطلاع بیشتر رک: روملو، ۱۳۵۷: ۳۱۵؛ طهماسب صفوی، ۱۳۶۴: ۱۵۷-۱۵۴.

تا آرامگاهی و نیز مسجدی در آنجا ساخته شود. سپس مزار امام موسی کاظم (ع) و برخی قبور دیگر را زیارت کرد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰۴).

پس از گریختن القاص میرزا برادر شاه طهماسب به قلمرو عثمانی (۹۵۴ ق.) سلطان امیدوار بود که با استفاده از اختلافات درون حاکمیت صفویان به تهدید شیعیان خاتمه دهد و لاقفل قفقاز و آذربایجان را تسخیر کند. گروه‌های داخل دربار عثمانی هر یک از دیدگاه منافع گروهی از فکر لشکرکشی به ایران حمایت می‌کردند. سلیمان بی‌هیچ مشکلی بار دیگر آذربایجان را فتح کرد. طهماسب از سیاست نیاکانش یعنی تخریب و انهدام امکانات داخلی پیش از آن که دشمن بتواند از آنها علیه نیروهای خودی استفاده کند، سود جست و سپس به محض اینکه لشکر عثمانی برای گذراندن فصل زمستان به آناتولی مهاجرت کردند، به کار بازپس گرفتن نواحی فتح شده پرداخت (شاو، ۱۳۷۰: ۱۹۰؛ کین راس، ۱۳۷۳: ۲۴۲).

سلیمان که از تجاوز به خاک ایران طرفی نبسته بود، یکبار دیگر متوجه جبهه اروپا شد و کوشید متصرفاتی در منطقه مدیترانه به دست آورد. از این رو، آتش جنگ میان سلطان و شارلکن بر سر تصرف تونس شعله ور شد و سپاه عثمانی توانست شماری از جزایر واقع در شرق مدیترانه- متعلق به دولت ونیز - و عدن و چند ناحیه دیگر واقع در ساحل عربستان را که پرتغالی‌ها در دست داشتند، به حیطة تصرف در آورد. در سال ۵۴۰ ق. سپاه عثمانی به مجارستان حمله برد و قسمت دیگری از خاک آن کشور را تسخیر کرد و در عین حال در الجزایر موفق شد قوای شارلکن را سخت شکست دهد. پس از این فتوحات، متارکه پنج ساله بین سلیمان قانونی و شارلکن، به سلطان عثمانی فرصت داد تا دوباره متوجه ایران شود (مهدوی، ۱۳۶۴: ۳۱).

دومین دوره حملات عثمانیان از سال بعد (جنگ اول) آغاز شد و سلطان سلیمان از بغداد آن را هدایت کرد. صفویان در چند درگیری در نقاط مختلف بین کردستان و ارتفاعات ارمنستان پیروز شدند (ترکمان، ۱۳۷۷، ۱۱۳). سومین تهاجم عثمانی در ۹۵۵-۹۵۴ ق. / ۱۵۴۸ م. مانند تهاجم اول در مقیاسی وسیع بود: سلطان سلیمان با سپاه عظیمی که از آناتولی، سوریه، مصر، قرامان، دیار ربیع و عراق فراهم شده بود و توپخانه بزرگ و شمار بسیاری از افراد ینی‌چری از استانبول پیشرفت را آغاز کرد (همان: ۱۱۴). برادر خائن شاه طهماسب، القاص میرزا حاکم شیروان که علیه شاه دو بار شورش کرده و سرانجام از خشم طهماسب به سلطان عثمانی پناه برده بود، سلطان را همراهی می‌کرد. او به سلطان گفته بود که اگر در رأس سپاه بزرگی وارد ایران شود، قیامی عمومی به طرفداری از وی برپا خواهد شد (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۰؛ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۱۴).

طهماسب برای مقابله، دستور داد ناحیه بین تبریز و مرز عثمانی چنان ویران شود که هیچ اثری از غله یا ساقه‌ای علف باقی نماند. ساکنان تبریز مجرای قنات‌ها را مسدود کردند تا آب آشامیدنی یافت نشود. اقدامات مشابهی برای جلوگیری از دسترسی دشمن به دو نوع آذوقه به عمل آمد (روملو، ۱۳۴۹: ۳۲۷؛ طهماسب صفوی، ۱۳۶۴: ۵۱). چون سلطان سلیمان به مرز ایران رسید، الامه تکه لو را برای محاصره وان گسیل داشت و القاص میرزا را همراه ۴۰۰۰ نفر به سوی مرند اعزام کرد، آنگاه یک بار دیگر تبریز به اشغال در آمد (همان: ۶۱)، اما نیروهای عثمانی به زودی دچار کمبود آذوقه شدند و سلطان سلیمان عقب‌نشینی را آغاز کرد و در هر قدم با حمله نیروهای قزلباش رو به رو می‌شد. سلطان

امیدوار بود که القاص میرزا و الامه قسمتی از تعقیب‌کنندگان را به خود جلب کنند، اما القاص میرزا پس از کوشش ناموفق در کاشان، اصفهان و خوزستان، با نومییدی به بغداد بازگشت. او که اکنون فقط مایهٔ دردسر عثمانیان بود، از بغداد اخراج شد و به کردستان گریخت؛ در آنجا به دست نیروهای صفوی افتاد و او را نزد شاه آوردند. آنگاه همراه دیگر برادر خائن شاه، سام میرزا در قلعهٔ دور افتادهٔ قهقهه زندانی شد و چندی بعد به قتل رسید (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۱؛ رویمر، ۱۳۸۵: ۵۹).

تصرف مکرر پایتخت شاه از سوی ترکان، او را به فکر تغییر جای تختگاه خود انداخت. از این رو در سال ۹۵۵ق./ ۱۵۴۸م. تختگاه خود را به قزوین منتقل کرد، زیرا معلوم شده بود که تبریز در برابر حملات عثمانیان بسیار آسیب‌پذیر است (رویمر، ۱۳۸۴: ۶۰-۵۹).

جنگ چهارم عثمانی با ایران، به سبب تجاوزات گرجی‌ها بود، که با استفاده از گرفتاری‌های دولت عثمانی در اروپا و دریای مدیترانه، پیشروی‌هایی کردند. احمد پاشا وزیر ثانی قلاع مهم گرجستان را فتح کرد و چون از سوی شاه طهماسب واکنشی دیده نشد، سپاهی تحت فرماندهی وزیر اعظم رستم پاشا رو به سوی ایران نهاد. سلطان سلیمان پس از کشتن پسرش مصطفی تا فرا رسیدن بهار در حلب ماند، سپس از راه دیار بکر، ارزروم و قارص وارد ایران شد و گرچه شاه طهماسب را به جنگ خواند، اما وی روی نشان نداد. حوالی نخجوان، اریوان (روان) و قراباغ تسخیر و ویران شد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۱۳). پس از سرکوب شورش القاص میرزا، تا چهار- پنج سال صلح بین ایران و عثمانی برقرار بود. شاه طهماسب برای آغاز مذاکره و صلح پایدار تمایل داشت، اما قبل از آن، تحریکات اسکندر پاشا حاکم وان و ایروان، به چهارمین و آخرین تهاجم عثمانیان به ایران در دورهٔ سلطنت سلطان سلیمان منجر شد. این بار شاه طهماسب به جای آنکه در انتظار رسیدن سپاه عثمانی بماند، ابتکار عمل را به دست گرفت. (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۲۳). اسکندر پاشا در خارج ارزروم سخت شکست خورد و شاه برخی از قلاع مرزی را تصرف کرد. سرانجام وقتی سلطان سلیمان در تابستان ۹۳۷ق./ ۱۵۳۳م. به نخجوان رسید، دریافت که توقف در آن ناحیه ممکن نیست و بنابراین، به سمت ارزروم عقب نشست. سرانجام در ۹۶۲ق./ ۱۵۵۵م. پیمان صلح در آماسیه امضاء شد و ایران از حملات عثمانی تا حدی آسودگی یافت (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۲-۹۱).

به نوشتهٔ مورخان عثمانی، شاه طهماسب در ۱۹ ذی حجهٔ ۹۴۱ ق. سفیری به نام استاجلوخان ایشیک آغاسی را نزد سلطان عثمانی فرستاد و او در محلی به نام ساروجاقامیش در دیدار با سلطان، نامهٔ طهماسب را که دایر بر پیشنهاد صلح بود به سلطان تقدیم کرد، اما سلیمان پیشنهاد شاه طهماسب را نپذیرفت. همچنین گفته‌اند: وقتی سلیمان در سفر دوم از بغداد به تبریز آمد، چند روزی در این شهر اقامت کرد و در همین حال استاجلوخان در رأس هیأتی نزد سلیمان آمد و از جانب شاه طهماسب پیشنهاد صلح داد، اما این بار نیز با مخالفت سلطان روبه رو شد.

به گواهی مورخان عثمانی، تنها پیروزی سلطان سلیمان در این مسافرت‌ها و جنگ‌ها، فتح بغداد بود و اینکه طهماسب با سیاست خاصی می‌خواست آنقدر سپاه عثمانی را از سویی به سوی دیگر بکشد تا مجبور شوند خاک ایران را ترک کنند. به این ترتیب، باید گفت سلطانی که توانسته بود از استانبول تا اتریش را زیر سم ستوران سپاه خود تسخیر کند، نتوانست از حمله به ایران، چنانکه شاید و باید سودی برد و حریف جوان خود شاه طهماسب را به زانو درآورد (میرجعفری، ۱۳۵۴: ۲۴۲).

ماجرای پناهندگی القاص میرزا

شاه طهماسب برادر خود القاص میرزا را که سخت به او علاقه مند بود (طهماسب صفوی، ۴۲: ۱۳۶۴). در سال ۹۴۵ ق. / ۱۵۴۷ م. به حکومت شروان منصوب کرد. وی پس از چند سال حکومت در آنجا به فکر استقلال افتاد (۹۵۳ ق. و شاه طهماسب به قصد سرکوب وی به سوی شروان به راه افتاد، اما با وساطت مادرش خان بیگی خانم او را عفو کرد. طولی نکشید که القاص برای دومین بار سر از اطاعت شاه پیچید و برای به دست آوردن سلطنت به فعالیت پرداخت و این بار حتی سکه به نام خود زد و خطبه نیز به نام خود خواند. شاه سخت خشمگین شد و با لشکری انبوه به جنگ با او برخاست. وی چون توان مقابله در برابر سپاه شاه را در خود ندید، با چهل هزار نفر از سپاه خود به استانبول رفت و به درگاه سلطان عثمانی پناهنده شد (خواند میر، ۱۳۷۰: ۴۰۵-۴۰۶؛ حسینی، ۱۳۸۹: ۳۱؛ پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۱۷۸). سلطان سلیمان با همسرش خرم سلطان و نیز رستم پاشا وزیراعظم او و برخی از بزرگان دربار عثمانی به گرمی از او استقبال کردند و کیسه‌های زر و اسبان اصیل و چندین شتر و شال‌های کشمیری و دستمال‌های ابریشمی به او بخشیدند (پور گشتال، ۱۳۸۷: ۱۱۸۸-۱۱۸۷). هر چند که در این میان، فقهای سنی و بسیاری از سران سپاه با او مخالف بودند، به سبب آنکه القاص را شیعه رافضی و ملحد مستحق قتل می‌دانستند، سلطان سلیمان، القاص را پناه داد، زیرا چنین گمان می‌کرد که اگر بتواند فرمانروایی را در ایران بین شاه طهماسب و القاص تقسیم کند، بی‌تردید سرحدات او تا مدت‌ها بدون دردسر خواهد بود. این موضوع خشم شاه صفوی را برانگیخت و بر تنش موجود میان آنان افزود (حسینی، ۱۳۸۹: ۳۱).

برادر شاه طهماسب نه تنها به دربار عثمانی پناهنده شد، بلکه در مدت اقامتش، مدام سلطان عثمانی را تشویق می‌کرد تا به ایران حمله کند. سرانجام سلطان سلیمان در سال ۹۵۵ ق. با سپاه گران و تجهیزات جنگی نیرومند به طرف ایران حرکت کرد (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۰۶). به نوشته مؤلف عالم آرای عباسی: «چون القاص میرزا، روزی چند در استانبول اقامت نمود، به سخنان کاذبه و اقوایل باطله شورافزای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده، در سنه خمس و خمسین و تسعمائه گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلد قرامان و دیار ربیعہ عراق عرب جمع آورده، با توپ و عرابه و ضربزن بسیار و جنگ جویان بی شمار از استانبول بیرون آمده، روی توجه به ولایت عجم آورد» (ترکمان، ۱۳۸۱: ۷۱).

سپاه عثمانی تحت فرماندهی شخص پادشاه به حرکت در آمد (صفر ۹۵۵ ق. / اوایل ۱۵۴۸ م.) و اردو تحت فرماندهی او برای سومین بار وارد تبریز شد و عثمانیان قلعه وان را گرفتند. شاه طهماسب بنا بر قاعده و عادت خویش ظاهر نشد و اردو بازگشت. هنگام عزیمت به جانب حلب، القاص میرزا مأموریت یافت به کاشان، قم و اصفهان حمله کند. پس از بازگشت اردوی عثمانی، شاه طهماسب خود را ظاهر ساخت و حوالی دریاچه مران را کوبیده، اما در نزدیکی‌های کماخ، بخش اعظم سپاهش نابود شد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۹۲).

سلطان عثمانی در آغاز ورود به ایران، اولامه را همراه با سپاه بسیار به محاصره قلعه وان و القاص را به مرند فرستاد و خود به سوی تبریز آمد، اما بیش از چهار روز نتوانست در تبریز بماند، زیرا شاه طهماسب دستور داده بود که در سر راه سپاه ترک هر چه فئات بود، پر کنند و غلات و علوفه را آتش زنند. بنابراین، وقتی سلطان عثمانی به تبریز رسید، بیش از

پنج هزار رأس از دواب او از فرط گرسنگی و تشنگی از بین رفت. سربازان از فرط قحطی به غارت و تاراج دست زدند و مردم را از گناهکار و بیگناه بر دار کشیدند. در پی این ظلم و ستم، مردم تبریز به قیام دست زدند و به نیروهای ترک از هر طرف حمله کردند، تا اینکه آنها ناچار شدند از تبریز فرار کنند. القاص چون به همدان رسید (۹۵۶ ق.)، خانه برادر خود بهرام میرزا را غارت کرد و بر شهرهایی مانند قم، کاشان، ری و اصفهان تسلط یافت. او اموال بسیاری را که از غارت ایران به دست آورده بود، برای سلطان سلیمان فرستاد و در این حمله، قلعه وان به تصرف عثمانی‌ها درآمد (روملو، ۱۳۴۹: ۱۳۲۴-۱۳۲۳ و ۱۳۱۵؛ عابدینی، ۱۳۸۸: ۳۲).

پناهندگی بایزید به دربار ایران

در سال ۹۶۶ ق. سلطان بایزید، پسر سلطان سلیمان حاکم ولایت کوتاهیه، از مقام خود برکنار شد و آن ایالت به پسر بزرگ‌تر سلطان سلیمان، یعنی سلیم رسید. بایزید خشمگین از این اقدام، برای دفع سلطان سلیم عازم قونیه شد. سلطان سلیم از پدرش استمداد کرد و در جنگ سختی که در حوالی قونیه در گرفت، بایزید شکست خورده و به آماسیه گریخت. او با ارسال پیغامی از پدرش تقاضای عفو کرد، اما سلیمان نپذیرفت و سپاه دیگری را مأمور سرکوب او کرد. سپس بایزید به ارزروم آمد و در آنجا با اسکندر پاشا جنگید، اما به ناچار با ده هزار نفر از سپاهش تا ایروان گریخت و در آنجا از پادشاه ایران تقاضای پناهندگی کرد (روملو، ۱۴۱۳: ۱۳۵۷؛ براون، ۱۳۶۹: ۹۸-۹۷؛ ثابتیان، ۱۳۶۳: ۱۲۵-۱۲۴). شاهقلی سلطان استاجلو، حاکم ایروان این خبر را به شاه طهماسب رساند و پادشاه با ارسال تحفه و هدایای بسیار، بایزید را به قزوین دعوت کرد. بایزید در سال ۹۶۷ ق. وارد قزوین شد، شاه طهماسب او را پذیرفت و ده هزار تومان به او بخشید و نامه‌ای نیز برای اصلاح ذات‌البین برای سلطان سلیمان فرستاد (پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۳۰۰). با این همه، شاهزاده بایزید درصدد خیانت به شاه صفوی و قتل او برآمد تا شاید بدین ترتیب بتواند رضایت خاطر پدر را به دست آورد. شاه طهماسب پس از آگاهی از موضوع، او و فرزندانش را دستگیر کرد و چند تن از ملازمانش را کشت، سپس خود بایزید را در دربار به حبس انداخت (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۶). آنگاه پس از مدتی، شاهزاده را همراه چهار تن از فرزندانش به فرستادگان سلطان عثمانی تسلیم کرد و آنان نیز به دستور سلطان عثمانی ایشان را کشتند. تصمیم شاه طهماسب سبب تنش گردید، اما سرانجام با تحویل شاهزاده، از وقوع جنگ حتمی جلوگیری شد.

پیمان صلح آماسیه، ایران و عثمانی

صلح آماسیه پیمان نامه‌ای بین شاه طهماسب یکم صفوی و سلطان سلیمان قانونی بود که پس از چندین جنگ میان صفویان و عثمانیان منعقد شد. در سال ۹۶۱ ق. سلطان سلیمان برای چهارمین بار جنگ بین دو کشور را شروع کرد و سپاه عثمانی را که در آن عصر بسیار قوی و قدرتمند بودند، به سمت ایران روانه ساخت. قزلباشان در مقابل آنان ایستادند و زمینه را برای صلح فراهم آوردند. به نوشته ژنرال سرپرسی سایکس: «از زمان تأسیس سلسله صفوی، بین ایران و ترکیه، حالت عداوت و خصومت یا جنگ و پیکار و یا در حال بلاتکلیفی باقی بوده است. در آخر، هر دو دولت از جدال و

قتال خسته و مانده شدند و در سال ۹۶۱ ق. معاهده صلح، یک سلسله جنگ‌های اولیه بین ایران و ترکیه را که در آنها دولت عثمانی به طور کلی مهاجم بوده و ایران اساساً رویه دفاعی داشت، خاتمه داد» (رمضانی، ۱۳۸۷: ۲۵).

پیشنهاد صلح ابتدا از سوی شاه طهماسب مطرح شد: وی در نامه‌ای به سلطان عثمانی، انصراف دولت ایران از جنگ را اعلام کرد و عثمانی‌ها نیز، نظرات خویش را به صورت مکتوب به دربار ایران فرستادند. آنچه در این مکاتبات جلب توجه می‌کرد، مسائل مذهبی و سیاسی مورد نظر دو کشور بود. شاه طهماسب، در نامه‌اش «اعتقاد صریح خویش را به تشیع نشان داده و در برابر از مذهب تسنن با شدت هر چه تمام‌تر بدگویی کرده است»، شاه سلیمان نیز در پاسخ به نامه شاه ایران نوشت: «برای از بین بردن تشیع و رافضی‌گری حرکت کرده است» (همان). سلطان عثمانی پس از آگاهی از نظرات دینی شاه طهماسب، خیز بیشتری برای حمله به ایران برداشت. در این شرایط و موقعیت زمانی، شاه طهماسب تجربه‌های مؤثرتری نسبت به اوایل دوران حکومتش یافته بود و بنابراین به راحتی تسلیم خواسته‌های دشمن نشد.

در سال ۹۶۱ ق. اردوی شاه طهماسب در موضع اراق بود که سید شمس‌الدین دلجانی، فرستاده شاه به روم، به اردو رسید و نامه‌ای از سوی سلطان سلیمان آورد. در این نامه، طهماسب با کلمات اهانت‌آمیز، سخت تهدید شده بود، بنابراین، پادشاه صفوی گروهی از سرداران قزلباش را مأمور تاخت و تاز در خاک عثمانی کرد (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۲۵). از آن سوی، سلطان سلیمان نیز از حلب رو به سوی آذربایجان نهاد و به نخجوان رسید و آنجا را آتش زد. در این زد و خوردهای کوتاه، قزلباش‌ها پیروز شدند و گرچه، سنان بیگ سردار عثمانی به اسارت در آمد، اما کشته نشد. سلطان سلیمان در نامه خود اشاره‌ای به صلح کرده بود و شاه طهماسب نیز سنان بیگ را همراه شاهقلی بیگ قاجار نزد سلطان عثمانی فرستاد و پیغام داد که خصومت موجب ویرانی مملکت است و صلح باعث رفاهیت رعایا (همان: ۱۹۸؛ رمضانی، ۱۳۸۷: ۲۶).

شاه سلیمان از برخورد شاه طهماسب شگفت زده شد و ضمن ابراز علاقه برای صلح، کوشید تا پیمانی میان دو طرف منعقد شود. چندی بعد، از دربار ایران در نامه‌ای به دربار عثمانی، مراتب آمادگی دولت برای انعقاد پیمان صلح را اعلام کرد. شاه طهماسب، در نامه خود، پس از یادآوری موضوع تأخیر حج مسلمانان و علاقه آنها به زیارت عتبات عالیات، نوشت: «اگر یکی از وزرای شما سگ شکاری شما را بی‌اذن براند، البته می‌پرسید که فلان سگ چی شد؟ و از درگاه من که راند؟ گویند فلان ملازم شما. شما را خوش نمی‌آید و بر او غضب می‌کنید. ما سگ و غلام چهارده معصومیم و این را شرف روزگار خود می‌دانیم و غلامی ایشان را از سلطنت روی زمین بهتر می‌دانیم. غلامی ایشان دولت باقی است و سلطنت دنیا، فانی» (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۹۸).

مطالعه نامه شاه طهماسب بر سلطان عثمانی سخت مؤثر افتاد و به انعقاد پیمان صلح، که در تاریخ به "پیمان صلح آماسیه" معروف است، منجر شد. به موجب این پیمان، می‌باید پاره‌ای مناطق محل نزاع به ایران و بعضی دیگر به عثمانی واگذار می‌گردید. بدین ترتیب، آذربایجان غربی، قسمتی از کردستان و بین‌النهرین و قسمت شمالی گرجستان به عثمانی‌ها رسید. در مقابل، ارمنستان، آذربایجان شرقی، اردهان، کارتیل و کاخ، از آن ایران شناخته شد (همان؛ پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۲۳۶). وقتی سلطان سلیمان در ارزروم بود، سفیری از جانب شاه طهماسب همراه نامه‌ای مبنی بر

پیشنهاد متارکه به درگاه رسید و بدین ترتیب به مخاصمات خاتمه داده شد. در ۹ جمادی‌الآخر ۹۶۲/اواخر آوریل ۱۵۵۵ سفرای ایران به مذاکره پرداختند؛ نتیجه مذاکرات، پایان دادن به جنگ‌های سی و هفت ساله میان ایران و عثمانی بود. بدین ترتیب، جنگ خاتمه یافت و در ۸ رجب ۹۶۲/ ۲۹ مه ۱۵۵۵ معاهده آماسیه به امضاء رسید. به موجب این معاهده، آذربایجان و مرکز آن تبریز، آناتولی شرقی و عراق عرب در دست عثمانیان باقی می‌ماند. در سال ۹۶۱ ق. با انعقاد صلح آماسیه مقرر شد که مسق، کارتیل و کاخ متعلق به ایران و ولایت باش آچوق، دادیان، کوریان تا حدود طرابوزان و طرابلس، متعلق به عثمانی‌ها باشد (عبدالحسین نوایی، ۱۳۹۱: ۱۳۰). بنا بر صلح آماسیه، دولت ایران، حاکمیت عثمانی بر عراق را به رسمیت شناخت. با وجود از دست رفتن حاکمیت ایران بر عراق، در عصر شاه طهماسب صفوی حاکمیت دولت ایران بر کردستان و خوزستان تثبیت شد (بُرن، ۱۳۷۵: ۹). در همین هنگام، نامه دیگری از پادشاه ایران، مبنی بر رعایت حال زائران ایرانی از سوی مأموران ترک به دست پادشاه عثمانی رسید و او دستور داد تا با حجاج و زوار ایران مدارا کنند و ضمن برقراری امنیت راه‌ها، در تأمین رفاه و آسایش آنان بکوشند.

محتوای اصلی پیمان نامه آماسیه، پایان دادن به جنگ‌های طولانی و بی فایده دوطرف بود. در اثر موافقت نامه آماسیه اختلافات مذهبی کاهش یافت و مناسبات به روابط نسبتاً دوستانه‌ای تبدیل شد. در عهدنامه صلح آماسیه تصریح شده بود که دو کشور باید پناهندگان را تحویل دهند و بنابراین، شاه طهماسب، بایزید و فرزندانش را به ایلچیان سلیمان تحویل داد و آنان نیز به فرمان سلطان عثمانی، ایشان را به قتل آوردند. بدین ترتیب، صلح آماسیه رسمیت یافت و ماده تاریخ آن "الصّٰلِح خیر" گردید (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۳۱).

معاهده صلح که برای اولین بار میان صفویان و عثمانیان منعقد می‌شد، سی و پنج سال یعنی تا زمان مرگ شاه طهماسب در ۱۵۷۶ م. و بروز اغتشاشات در ایران ادامه یافت. شاه طهماسب که سلطنت را با وضع تقریباً نومیدانه‌ای شروع کرده بود، طی سی سال اول حکومت، موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد و در طول یک دهه جنگ داخلی بین امرای گردنکش قزلباش، مقام خود را حفظ کرد و با منابعی که به طور رقت انگیزی ناچیز بود، در برابر تهاجمات بزرگ از شرق و غرب ایستاد؛ او رفته رفته قدرت سپاه خود را افزایش داد و با کمک تنها برادر وفادارش بهرام و پسرش اسماعیل در عملیات سال ۹۶۰ ق. / ۱۵۵۳ م. علیه عثمانیان حالت تهاجمی گرفت. در نتیجه، هنگامی که باب مذاکرات صلح را با باب عالی، گشود، قادر بود از موضع قدرت نسبی سخن بگوید و مواد پیمان آماسیه برای ایران نامساعد نبود. اگر در ۹۴۰ ق. / ۱۵۳۴ م. طهماسب با عثمانیان وارد مذاکرات صلح می‌شد، بدون شک مجبور بود بخش‌های بزرگی از اراضی شمال غربی، از آن جمله پایتختش تبریز را به آنان واگذار کند، اما طبق پیمان آماسیه تنها تغییرات ارضی کوچکی در طول مرز صفویان و عثمانی صورت گرفت و هر دو طرف گذشت‌هایی کردند. گرجستان به "مناطق نفوذ" مورد قبول طرفین تقسیم شد و صلح برای باقی عمر شاه طهماسب برقرار ماند و روابط ایران و عثمانی در طول حیات طهماسب و اسماعیل دوم «بر منهنج قویم مصالحه و دوستی مقیم بود» (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۲). لحن نامه‌های پرمهر و محبت در اواخر عمر میان طهماسب و سلیمان، شاهدی صریح بر روند بهبود مناسبات است (شاو، ۱۳۷۰: ۱۶۹).

صفویه و عثمانی دو قدرت بزرگ و مؤثر در مناطق وسیعی از جغرافیای اسلامی عصر خویش بودند و هر دو دولت خود را نمایندهٔ اسلام و هم وارثان امپراتوری‌های بزرگ و رقیب، ایران و روم می‌دانستند.

از نظر عثمانی‌ها، ایران یگانه سدی بود که فتوحات عثمانی را در جهت شرق و وصول آنها به توران متوقف کرده بود. بنابراین، روابط ایران و عثمانی بر محور جنگ استوار بود و دولت عثمانی که اینک متصرفاتش در پهنهٔ سه قاره گسترش یافته بود، قصد داشت ایران را به شرق امپراتوری خود الحاق کند.

مناسبات ایران و عثمانی در دورهٔ شاه طهماسب با کشمکش و درگیری همراه بود. پس از سلطان سلیم، سلیمان قانونی رویهٔ پدر را در پیش گرفت و با استفاده از مسائل داخلی ایران، چند بار به ایران حمله کرد. سلطان سلیمان طی آخرین حمله در تابستان سال ۹۶۲ ق. / ۱۵۵۵ م. نتوانست به پیروزی قطعی دست یابد و به قرارداد صلحی در آماسیه رضایت داد. طهماسب که طبع معتدل و صلح‌طلبی داشت، نماینده تام‌الاختیاری اعزام داشت و پیمان صلح در ۸ رجب ۹۶۲ / ۲۹ مه ۱۵۵۵ در اردوی سلطان در آماسیه بین طرفین منعقد شد. این پیمان نخستین صلح میان صفویان و عثمانیان بود و تا بعد از مرگ هر دو فرمانروا تا سال ۹۸۶ ق. / ۱۵۷۸ م. برقرار ماند.

حملات ترکان به ایران، آشکارا بغداد و بین‌النهرین و نیز قلعهٔ وان را از متصرفات طهماسب جدا کرد، اما طهماسب توانست از ضایعات بیشتر و از دست رفتن مناطق دیگر از جمله آذربایجان جلوگیری کند. شاه در رویارویی با این دشمن قدرتمند که در دل اروپا به موفقیت‌های شایان دست یافته بود، شاید چندان شایستهٔ ملامت نباشد. اما عواقب رقت‌بار این سه لشکرکشی را در شرق و غرب، توأم با نزاع‌های همزمان داخلی در بین قبایل قزلباش، در اقتصاد و شرایط مالی و مادی مردم ایران نمی‌توان نادیده گرفت.

منابع و مأخذ

- احمدی‌یاقی، اسماعیل، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه: رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بُن، میثائل ره، ۱۳۵۰، *نظام ایالات ایران در عصر صفوی*، ترجمه: کی‌کائوس جهان‌داری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، خانبابا، ۱۳۷۸، *تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه*، تهران: زرین قلم.
- براون، ادوارد، ۱۳۷۵، *تاریخ ادبیات ایران در دوره صفویه تا عصر حاضر*، جلد ۴، ترجمه: بهرام مقدادی، تهران: مروارید.
- پارسادوست، منوچهر، ۱۳۷۷، *شاه طهماسب اول*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پورگشتال، هامر، ۱۳۸۷، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، جلد ۲، ترجمه: میرزا زکی علی‌آبادی، تهران: اساطیر.
- ترکمان، اسکندربیک (منشی ترکمان)، ۱۳۷۷، *تاریخ عالم آرای عباسی*، جلد ۳، به تصحیح: محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- _____، ۱۳۸۱، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش: ایرج افشار، جلد ۲ و ۱، تهران: امیرکبیر.
- ثابتیان، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳، *اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه*، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- چارشلی، حقی اوزون، اسماعیل، ۱۳۸۸، *تاریخ عثمانی*، چاپ دوم، جلد ۲، ترجمه: وهاب ولی، جلد ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حاجیان‌پور، حمید، ۱۳۸۳، "اوضاع سیاسی ایران در دوره شاه طهماسب صفوی"، *مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، زمستان، شماره ۱۶.
- حسینی، سید حمید، ۱۳۸۹، "عوامل سیاسی-اجتماعی تنش میان صفویه و عثمانی"، *مجله سخن تاریخ*، سال نهم، تابستان.
- خواند میر، امیر محمود، ۱۳۷۰، *تاریخ صفویه (تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب)*، به کوشش: غلامرضا طباطبائی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دهقانی، رضا، ۱۳۸۸، "روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی-اسلامی"، *فرهنگ ویژه تاریخ*، شماره ۷۱، پاییز.
- رضانی، عباس، ۱۳۸۷، *معاهدات تاریخی ایران*، چاپ دوم، تهران: ترفند.
- رویمر، ه. ر.، ۱۳۸۴، *تاریخ ایران دوره صفویه (از مجموعه کمبریج)*، چاپ دوم، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.
- روملو، حسن بیگ، ۱۳۴۹، *احسن التواریخ*، جلد ۲ و ۱، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، جلد ۱، تهران: بنگاه نشر کتاب و انتشارات بابک.
- سیوری، راجر، ۱۳۸۰، *ایران عصر صفوی*، چاپ نهم، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شاو، استانفورد جی، ۱۳۷۰، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه: محمود رمضان زاده، مشهد: قدس رضوی.
- شاه طهماسب صفوی، ۱۳۶۴، *تذکره شاه طهماسب*، به کوشش: امرالله صفوی، تهران: شرق.
- طهماسب صفوی اول، ۱۳۸۳، *تذکره شاه طهماسب*، به تصحیح: کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی.
- عابدینی، ابوالفضل، ۱۳۸۸، "قراردادهای صلح ایران و عثمانی و کاهش تنش‌های مذهبی بین دو کشور در عصر صفوی و افشاری"، *تاریخ ایران*، شماره ۶۰/۵، بهار.
- فلسفی، نصرالله، ۱۳۱۶، *تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه*، تهران: بینا.
- کین راس، لرد، ۱۳۷۳، *قرون عثمانی*، ترجمه: پروانه ستاری، تهران: کیهانشان.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، ۱۳۶۴، *تاریخ روابط خارجی ایران*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- میرجعفری، حسین، ۱۳۵۴، "نامه‌ای از شاه طهماسب صفوی به سلطان سلیمان قانونی"، *مجله بررسی‌های تاریخی*، آذر و دی، شماره ۶۰.
- نوائی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد، ۱۳۹۱، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه (سمت).

نوایی، عبدالحسین، ۱۳۵۰، شاه طهماسب صفوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
_____، ۱۳۴۷، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (شاه طهماسب)، تهران: بنیاد فرهنگ.